

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

شیخ اعظم قدس سره در پاسخ این مانع از جریان برائت عقلیه که در موارد دوران امر
بین اقل و اکثر ارتباطی، ما علم به غرض داریم و غرض هم واجب الاتیان است، بر گردن
عبد هست و عبد هم نمی‌داند که با اقتضای بر اقل آن غرض اتیان می‌شود یا نه؟ عقل
حکم می‌کند که باید اکثر را بیاوری تا این که جازم بشوی، قاطع بشوی که غرض را آوردی
و اتیان کردی، چون الاشتغال الیقینی چه به تکلیف چه به غرض یقتضی البرائة الیقینیة.
بنابراین با توجه به این مطلب دیگر جای برائت نیست. شیخ رضوان الله علیه دو جواب
دادند، جواب ثانی‌شان که حالا محل صحبت بود این بود که فرمود در این مقام از ناحیه‌ی
غرض ما وظیفه‌ای نداریم به حکم عقل، فقط از ناحیه‌ی تکلیف این جا ما وظیفه‌مند هستیم
نه از ناحیه‌ی غرض. چرا؟ چون این غرض در مورد تعبدیات و عبادات امکان قطع به
انجامش و احراز انجامش وجود ندارد و ما قدرت بر این نداریم، چون این چنینی است عقل
حکم نمی‌کند که شما این جا غرض را باید تحصیل کنی اتیان بکنی. بله نسبت به تکلیف آن
نسبت به آن ما وظیفه‌مند هستیم، تکلیف هم باید بیان برای آن باشد تا وظیفه‌مند باشد،
نسبت به اقل بیان است، نسبت به اکثر بیان نیست فلذا نسبت به اکثر قاعده‌ی قبح عقاب
بلا بیان جاری می‌شود.

خب بر این فرمایش مناقشاتی شده بود که دیروز عرض کردیم بعضی از آن مناقشات را.
مناقشه‌ی سوم بر فرمایش شیخ اعظم.

مناقشه‌ی سوم این مناقشه هست که هم در کفایه هست به یک شکلی و هم در
مصباح‌الاصول فرمودند که «ان احتمال اعتبار قصد الوجه مما لم یدل علیه دلیل و برهان
بل هو مقطوع البطلان علی ما تقدم بینه فی بحث التعبدی و التوصلی». دوتا فراز دارد
این جواب، فراز اولش این است «ان احتمال قصد الوجه مما لم یدل علیه دلیل و لا
برهان»، خب این قسمت جواب شیخ نمی‌شود چون شیخ اعظم فرمود ما احتمال
می‌دهیم که در تحقق غرض قصد الوجه لازم باشد، شما اگر برهان بر عدم این احتمال
اقامه کردید که احتمال نمی‌دهید حرف شیخ جواب داده به شما، می‌گوید ما احتمال
می‌دهیم. بعد فراز دوم این است که «بل هو مقطوع البطلان» این احتمال مقطوع
البطلان است، یعنی احتمالش داده نمی‌شود، چنین احتمالی داده نمی‌شود که قصد الوجه
دخیل باشد در تحقق غرض. خب این را این جا بیان نفرمودند چرا، آن چه که بیان فرمودند
حالا ارجاع دادند به بحث تعبدی و توصلی که ما آن جا این مطلب را گفتیم. در بحث تعبدی
و توصلی آن جایی که حالا می‌شود به آن..... این محاضرات جلد دوم صفحه‌ی صد و هشتاد
و نه، در این بحث که آیا مقتضای اصل تعبدیت است یا توصلیت است؟ و گفتند توصلی

احتیاج به دلیل دارد و ظاهر دلیل تعبدیت است، اصل تعبدی است لا توصلی، بعضی گفتند. برای این مسأله به وجوهی استدلال کردند.

وجه اول این است که «لا شبهة فی أنَّ الغرض من الأمر هو إيجاد الداعی للمكلف نحو الفعل أو الترك، حیث إنَّه فعل اختیاری للمولی، و من الطبیعی أنَّ الفعل الاختیاری لا یصدر من الفاعل المختار إلاَّ بداعٍ من الدواعی، و الداعی من الأمر إنَّما هو تحریک المكلف نحو الفعل المأمور به و بعثه إلیه بإيجاد الداعی فی نفسه لیصدر الفعل منه خارجاً».

امر کار مولا است، دستور کار مولا است، این دستور که کار مولا است یک غرضی می‌خواهد، بدون غرض فعل اختیاری از فاعل مختار شاعر سر نمی‌زند. مولا از این که می‌گوید بکن، نکن، صلّ، صوم باید یک غرضی داشته باشد. غرض از امر چیست؟ غرض از امر این است که آن مأمور انگیزه در او پیدا بشود به انجام آن فعل اگر گفته بکن یا به ترک اگر گفته نکن. مولا می‌بیند این عبد مختار است می‌خواهد بکند می‌خواهد نکند، او می‌خواهد او را تحریک کند به انجام یا تحریک کند به ترک. پس غرض از امر این چیست؟ ایجاد داعی بر فعل یا داعی بر ترک است در نفس امر.

«فإذا كان الأمر كذلك فبطبيعة الحال يستقل العقل بلزوم الاتیان بالمأمور به بداعی الأمر تحصیلاً للغرض» مولا از این امرش غرضش چی بود؟ تحریک العبد بود، پس این غرض را دارد. عبد باید برود این کار را به داعی همین تحریک مولا و غرض مولا انجام بدهد. «فإذا كان الأمر كذلك فبطبيعة الحال يستقل العقل بلزوم الاتیان بالمأموره بداعی الأمر تحصیلاً للغرض»

س: منحصرأ یعنی؟

ج: بله؟

س: منحصرأ باید به این داعی بیاورد؟

ج: آره

س: این داعی محبوبیت ...

ج: حالا فعلاً این مستدل دارد این جوری می‌گوید.

«و هذا معنى أنَّ الأصل فی كل واجب ثبت فی الشریعة المقدّسة هو كونه تعبدیاً إلاَّ أن یقوم دلیل من الخارج علی توصیته» مولا غرضش این بوده پس شما باید به این غرض، باید به همین هدف و به همین غرض بروی بیاوری. خب این حرف آن‌ها «و لناخذ بالنقد علیَّ أمّا أوَّلاً: فلأنَّ الغرض من الأمر یستحیل أن یكون داعویته إلی إيجاد المأمور به فی الخارج و محرکته نحوه، ضرورة أنَّ ما هو غرضٌ منه لا بدَّ أن یكون مترتباً علیه دائماً فی الخارج و لا یتخلف عنه». می‌فرماید که این که غرض مولا تحریک عبد باشد و ایجاد داعی بر فعل یا داعی بر ترک باشد این قطعی مستحیل است، چون اگر غرض این باشد خب این باید بر امر مولا مترتب بشود، غرض از یک کار آن چیزی است که بر آن کار مترتب می‌شود. این داعویت خارجی که الان در نفس عبد این داعی پیدا بشود و براساس آن داعی متحرک بشود و دنبال کار برود یا ترک کند این این جوری نیست که وقتی که امر مولا

یا نهی مولا به کسی رسید این امر تحقق پیدا کند، گاهی یتحقق، گاهی لا یتحقق.

س: گاهی یعنی این تحرک پیدا می‌کند گاهی تحرک پیدا نمی‌کند ...

ج: بله.

پس بنابراین نمی‌شود بگوییم این غرض است، اگر این غرض بود لا یتخلف. آن‌که می‌شود گفت غرض است امکان داعویت است نه خود داعی و خود تحرک، پس مستحیل است که ما بگوییم آن مستحیل است، آن‌که ممکن است بگوییم می‌شود داعی مولا باشد همین امکان است، امکان داعویت. امکان داعویت که شد خب وقتی امر کرد این امکان وجود دارد، عید دارد چی رو تحصیل کند ... این غرض مولا امکان داعویت است، این‌که هست، عید برود این را تحصیل بکند؟ پس اگر مقصود آن است که آن مستحیل است، اگر مقصود این است اصلاً آن مستحیل است غرض باشد، این دومی نه درست است می‌تواند غرض باشد اما عید راجع به این حکمی ندارد که برو این را بیاور، این‌که هست، وقتی امر شد این امر امکان داعویت را دارد. «فإذن لا مناص من القول بكون الغرض من الأمر هو إمكان داعويته نحو الفعل المأمور به على تقدير وصوله إلى المكلف و علمه به، و هذا» این غرض دوم «لا يتخلف عن طبعي الأمر فلا معنى عندئذ لوجوب تحصيله على المكلف» آن هست دیگر «هذا من ناحية. و من ناحية اخرى: أنَّ هذا الغرض مشتركٌ فيه بين الواجبات التعبدية و التوصيلية فلا فرق بينهما من هذه الناحية» که بگوییم یعنی این امکان، اگر به واسطه‌ی این می‌خواهی بگوییم تعبدی می‌شود خب در توصیلات هم همین‌جور است، امکان داعویت است ...

س: این ثانیاً هست؟

ج: این ثانیاً یعنی می‌خواهد بگوید با این نمی‌توانید بگویید که این یک فارق بین تعبدی‌ها و توصیلی‌ها نیست ...

س: آهان، یک‌بار دیگر متنش را می‌شود بخوانید؟

ج: بله. «هذا من ناحية. و من ناحية اخرى: أنَّ هذا الغرض مشتركٌ فيه» یعنی امکان داعویت «مشتركٌ فيه بين الواجبات التعبدية و التوصيلية»

س: ان هذا الغرض این به چی

ج: هذا الغرض یعنی امکان داعویت ...

س: نه نه نه هم می‌توانید به هذا به آن بزیند هم به نظرم هدفش این است که به امکان نزیند به خود ایجاد تحریک بزیند، می‌گوید اولاً که ایجاد تحریک نیست، ایجاد تحریک یستحیل بلکه امکان امکان هم که موجود است تحصیل نمی‌خواهد، تحصیل حاصل است؛ من ناحية أخرى این است که می‌گوید ایجاد تحریک هم اگر باشد ایجاد تحریک به فعل هم در آوردن توصیلات هست هم در آوردن تعبدیات است. این ظاهراً

ج: نه، آن دیگر تمام شد، آن اصلاً گفتمی نیست ایشان می‌گوید، آن گفتمی نیست، آن‌که می‌شود ...

س: اتفاقاً اگر این کار را ...

ج: حالا بعد بروید مطالعه بفرمایید این حالا

س: این متن مآلش پس می‌شود یکی هستند، یکی ...

ج: بله، نه همین دیگر، آن را می‌گذارد کنار می‌گوید این درست است این می‌شود غرض باشد ولی این غرض باز به درد شما نمی‌خورد به دو وجه، این، آن اصلاً نمی‌شود غرض باشد محال است غرض باشد آن اولی چون یتخلف؛ دومی درست است اما این دومی هم به درد نمی‌خورد به دو وجه، یک: حاصل است، عقل نمی‌گوید برو این را تحصیل کن ...

س: حاج آقا در تأیید ایشان اشکالات را معمولاً منفک از هم

ج: نه آقای عزیز آن تمام شد، حالا بروید عبارت را بعد

س: نه آن تمام شد نسبت به اشکال اول ...

ج: نه آقای عزیز آن اصلاً می‌گوید قابل این نیست کسی بخواهد ...

س: درست است بر ما نیست

ج: نه این که دوباره برمی‌گردد به آن، اشکال مال دوم است، دومی که امکان دارد دوتا اشکال توی آن هست، یکی این یکی این که اگر به این بخواهی توجه بکنی فرق بین توصلی و تعبدی نیست ...

س: آن‌ها هم همین‌طور است ...

ج: آن که رفت پی کارش، درست است ولی چون آن استحاله دارد دیگر نمی‌آییم اشکالات دیگر بکنیم و الا اگر ...

س: نه سلّمناهی هست دیگر حاج آقا ...

ج: نه پس باید به دوم هم اشکال کنی سلّمنا، آخر اختصاص به اول که ندارد که ...

س: خب چه عیبی دارد شما بگویید ...

س: ... اشکال را منفک از هم

س: آقا خب حداقل ذو وجوب است چرا

ج: نه آقا، ظاهر عبارت را وقتی مطالعه کردید معلوم می‌شود. این مال دوم است ...

س:

ج: آقای عزیز ایشان آن اول را می‌پیچد می‌گذارد کنار می‌گوید آن گفتنی نیست ...

س: ولی سلّمنا ...

ج: نه آقا سلّمنا این جا نمی‌گوید، آن را گذاشتیم کنار

س: آقا می‌گوید من ناحیه آخری ...

ج: نه آقا من ناحیه برای این ...

س:

ج: حالا خیلی خب.

این فرمایشی است که ایشان، «و أمّا ثانياً: فلو سلّمنا أنّ غرض المولى من أمره ذلك، إلّا أنّه لا يجب على العبد تحصيله، ضرورة أنّ الواجب عليه بحكم العقل إنّما هو تحصيل غرضه المترتب على وجود المأمور به فى الخارج دون غرضه المترتب على أمره» آن عرضی که ما می‌گوییم لازم است، می‌شود گفت آن اغراض مأموریه‌ها هست نه اغراض امر. بله امر فرض کنید اولی باشد یا حالا دومی باشد، چه تحریک خارجی باشد چه امکان داعویت و امکان تحریک باشد، این‌ها که غرض امر است، غرض امر بر عهده‌ی مکلف نیست، غرض مأموریه به عهده‌ی مکلف است که باید بیاورد....

س: آن برهانش چیست؟

ج: بله؟

س: برهان این چیست؟

ج: حکم عقل است دیگر، عقل ضروری است

«ضرورة أنّ الواجب عليه بحكم العقل إنّما هو تحصيل غرضه المترتب على وجود المأمور به فى الخارج دون غرضه المترتب على أمره» خود امرش «على أنّه طريق محض إلى ما هو الغرض من المأمور به فلا موضوعية له فى مقابله أصلاً کی يجب تحصيله» چون امر و این‌ها که می‌کند همه‌اش برای چی هست؟ طریقت دارد برای این‌که آن کار انجام بشود، خود این امر که کار مولا هست این گفتن‌ها و این‌ها همه برای چی هست؟ موضوعیتی ندارد که عید بگوییم برایش لازم است که برود او را محقق بکند. آن‌که موضوعیت دارد آن افعال است یا آن تروک است که مصالحی بر آن مترتب است یا مفاسدی مترتب است می‌خواهد از آن اجتناب بشود.

س: آن دومی بهتر است ظاهراً حاج آقا درست است؟

ج: بله؟

س: دومی... بهتر است به خاطر این‌که اغراض مولا را عید باید تحویل بکند. حالا هر غرض؛ مگر این‌که یک غرضی همین طور که ... فرمودند طریقت داشته باشد. و الا اگر هر غرضی از اغراض مولا هست عید باید تأمین بکند. مگر این‌که

ج: غرض از کار مولا را عید برود تأمین بکند؟

س: بله

ج: آن کار مولا است.

س: نه، هر غرضی مولا دارد

ج: بر عید، اگر از عید بخواهد.

س: نه، خواستنی اصلاً نیست.

ج: نه

س: غرض مهم نکته‌اش همین است، خواستنی نیست

ج: نه، غرض

س: من می‌دانم غرضی دارد مولا

ج: نه، نه، نه، چون غرض مولا است نه چون غرضی دارد.

س: همان؛ غرض مولا

ج: نه، نه، نه، نه، نه

س: من می‌گویم همه اغراض مولا...

ج: نه، آن‌که عقل ملزم می‌کند انسان را این است که چه تکلیف مولا چه غرض مولا از تو

س: از تو دیگه نداریم حاج آقا

ج: چرا.

س: هر غرض، اتفاقاً توی حکم عقل را همین طور تشبیه می‌کنند

ج: غرض مولا

س: می‌گویند یک بنده‌ای می‌داند، اصلاً غرض از تو مز تو ندارد چون طلب کردنی نیست. یک بنده‌ای می‌داند مولای خودش دوست دارد که آقا این مثلاً نان بخورد ولو از او طلب نکرده، اصلاً غرض خواستنی نیست. نکته‌اش با تکلیف همین است. غرض وجود دارد. وجودش را باید تأمین بکنی، خواستنی نیست؛ غرض از تو، غرض از تو می‌خواهم که می‌شود تکلیف

ج: نه، نه خواستن یعنی امر به او می‌کند.

س: هر غرضی مولا دارد عید باید آن را تأمین کند

ج: نه آقای عزیز! نه

س: مگر این‌که ... داشته باشد

ج: نه، نه، نه، غرضی که می‌خواهد شما واجد او بشوید. مثلاً می‌خواهد شما صاحب فلاح بشوید، رستگاری پیدا کنید.

ج: نه، بروم وادارش كنم، بروم وادارش كنم نماز قضاء را بخواند مثلاً؛ چون مولا غرض دارد

س: ما حكم عقل را می‌گوئیم حاج آقا،

ج: ما هم حكم عقل را داریم می‌گوئیم. آیا حكم عقل نسبت به مولای حقیقی دائره‌اش چه مقدار است؟ حالا شما پای‌تان را از حق الطاعه‌ای‌ها هم بالاتر بگذارید.

س: نه

ج: خب حالا این ممکن است؟

س: حاج آقا، ما

س: ما به نظرمان آن آقایان ...

ج: یکی قبح عقاب بلبیان می‌شود. یکی حق الطاعه می‌شود. همین که احتمال هم دادی، یکی هم این قدر غرضش بالاتر می‌شود که یک غرضی است. اصلاً به تو هم ربطی ندارد، مال دیگران است، مولا دوست دارد یک امری در یک جای دیگر انجام بشود؛ نه خطاب به شما کرده نه فایده‌اش به شما برمی‌گردد. اما

س: حاج آقا، ریشه همه این‌ها همان احترام مولا است. این احترام مولا چه تفکیکی ... دیگری دارد؟

ج: بله، اما در این حد، به مولویت مولا در این حد است که اصلاً؛ یعنی من باید خواسته‌های مولا را در جاهای دیگر هم محقق بکنم مگر این که خودش اذن به عدم بدهد.

س: یا اگر می‌تواند ...

ج: و اگر خودش اذن بعداً بدهد. بنابراین مثلاً الان تبلیغ هم واجب است دیگه، واجب عقلی است روی مسلک شما، چرا؟ برای این که ما می‌دانیم خدای متعال دوست دارد که همه آدم‌ها خوب بشوند.

س: حالا آن یک بحث صغروی است ممکن است

ج: صغروی دیگه نیست دیگه

س: ممکن است به آن حد تاّمش نرسد حاج آقا

ج: بله، باید تا می‌تواند

س: اصلاً حاج آقا، این فرمایش شما

ج: ... حرج هم حتی در آن بشود

س: ... در نمی‌آید

ج: مگر این که خودش بیاید بگوید نمی‌خواهم

س: حاج آقا

ج: البته لابد این را هم قائل هستید که اگر خودش بگوید نمی‌خواهم اشکال ندارد. یعنی معلّق است

س: بله، این که قطعی است. نه حاج آقا، من می‌گویم ریشه همه این بحث‌ها ... فرمودید احترام مولا است. احترام مولا چه تفکیکی می‌آورد که مربوط به من باشد یا مربوط دیگری باشد؟

ج: درست؛ ببینید؛ همین قائلین به

س: این چه همه‌اش احترام به مولا است؟

ج: ببینید؛ همین قائلین به احترام مختلف هستند. مگر آن‌هایی که حق الطاعه‌ای هستند، قائل برائت جاری هستند می‌گویند مولا حق طاعت ...، مگر حق احترام ندارد؟

س: ... احتمال است حاج آقا

ج: بابا! می‌دانم. مگر شیخ انصاری می‌گوید مولا حق احترام ندارد؟

س: نه، نه، آن احتمال

ج: مگر آشیخ محمد حسین اصفهانی می‌گوید حق احترام ندارد؟ مگر آخوند خراسانی می‌گوید حق احترام ندارد؟ مگر مشهور فقهاء و اصولیین می‌گویند ندارد؟ همه می‌گویند حق احترام دارد ولی این حق احترام در این جا است، محدود است. آن آقا می‌گویند نه، بالاتر است

س: این تفکیک از احترام در نمی‌آید

ج: علی ای حال حالا این دخیل در بحث ما نیست فعلاً این قسمت.

این فرمایش آقای خوئی این جا این است که پس غرض یعنی، این غرض یا آن است، آن که ممکن نیست؛ این است. اگر این دومی هم باشد اشکالش این است که، این‌ها غرض امر است نه غرض مأموریه و آنچه که بر عید هست ایتان غرض مأموریه است اگر هم بپذیریم. اگر بپذیریم ایتان غرض مأموریه است. پس قصد الوجه و قصد الامر؛ این که به داعی امر باشد، این‌ها لزومی ندارد و مستحیل است شما بگویید، چون آن‌ها اصلاً انجام شده و معنا ندارد. این فرمایش؛ آنچه که استدلال ایشان کرد، بعد بقیه ادله آن‌ها را می‌گوید «اِثْمًا لِاَعْمَالٍ بِالنِّيَّاتِ»، دیگه ادله لفظیه است. آن‌ها را جواب می‌دهند ایشان که آن‌ها تمسک کردند به ادله لفظیه مثل «اِثْمًا لِاَعْمَالٍ بِالنِّيَّاتِ» جواب می‌دهند. یا آیه شریفه که فرموده است که امر کردیم «لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (بینه/5) مثلاً آن را هم جواب می‌دهند. همه این‌ها، ایشان ادله لفظیه را جواب می‌دهند.

خب این جا این است که باز این جواب شیخ انصاری نمی‌شود. چون شیخ باز آن اولی را نگفت که آن را باید یعنی آن که غرض مولا است. شیخ فرمود که ما احتمال می‌دهیم آن غرض مأموریه، همان که شما می‌گویید. این غرض مأموریه شاید در لوح واقع این جور باشد که باید قصد وجوب بکنی، قصد وجهش را بکنی تا آن حاصل بشود و این امر محالی

نیست، این امر نفس الامری است. ولو شما بگویید که أخذ قصد وجه در خطابات مستحیل است؛ ولو این را بگوی، ولی به امر آخر که اشکال ندارد که، آن دور و فلانی که در آن جا گفته می‌شود چه مولا بگوید که صلّ مع قصد هذا الامر، مع قصد الامر، خب آن جا شما بگویید دور است مثلاً، البته آقای خوئی این‌ها را جواب داده آن‌جا؛ می‌گوید اشکالی ندارد فلذا به اطلاعات می‌شود تمسک کرد برای رفض این قید. اما آن‌هایی که می‌گویند استحاله دارد، می‌گویند خب وقتی مولا می‌خواهد امر بکند باید صلاة را با همه خصوصیاتش را در نظر بگیرد امر به آن بکند. خب قبل از این که امر بکند که هنوز امری نیست که آن را با آن خصوصیات در نظر بگیرد. پس تحقق موضوع و در نظر گرفتن موضوع متوقف بر امر است. امر هم که توقف دارد بر موضوعش، پس امر هم توقف بر آن دارد دور لازم می‌آید. حالا جواب‌های که آن جا برای این‌ها داده شده این‌ها، از این، حالا ما حتی اگر این اشکال هم بپذیریم؛ خب مثل آقای نائینی آمده گفته جعل، متمم جعل کار را درست می‌کند. اول یک امر می‌کند به این صلاة؛ به ذات و پیکره، بعد به امر دیگر می‌گوید آن نماز را با آن امری که گذاشته بودم رویش بیاور! خب استحاله‌ای که از این بیانات؛ آن استحاله‌ای که ایشان می‌گویند ما آن جا گفتیم واضح البطلان است به نظر نرسید چیزی در آن جا باشد که این مسئله را تبیین بکند. بنابراین این جواب ثالث هم به شیخ اعظم تمام نیست و حرف ایشان می‌شود گفت که تا حالا درست است و مشکلی تا حالا ندارد.

چهارمین وجه، چهارمین اشکال:

«و رابعاً: ان اعتبار قصد الوجه مع عدم تمامية دليله إنما هو في الواجبات الاستقلالية، دون الواجبات الضمنية، أي الاجزاء، فراجع الأدلة التي ذكروها لاعتبار قصد الوجه»، این است که قصد وجه اگر هم لازم باشد مال کل عبادت است. یعنی به این معنا؛ این نماز را من به قصد وجوب می‌خوانم، نه این که همه اجزاء و تار و پودش را هی باید قصد وجوب داشته باشم. نه، این نماز. آقای آخوند هم در کفایه فرموده است که حالا یک خرده شاید تفاوت بکند مطلب آقای ...، ایشان می‌فرمایند که نماز، عنوان نماز را من به قصد وجه می‌آورم. این عنوان نماز منطبق بر کل این عمل می‌شود حتی با مستحباتش، با این‌ها و دیگه من خصوصیات را لازم نیست و عنوان و قصد، می‌گویم نماز واجب به جا می‌آورم قرینه الی‌الله. این بر این منطبق می‌شود.

س: مثلاً قنوت مستحب است را لازم نیست دیگه عند وجه... بکنی

ج: بله، آن‌جا، این عنوان را قصد می‌کنم. حالا هر چی مصداق این عنوان است بر آن منطبق می‌شود دیگه، آقای خوئی می‌فرماید اجزاء را که لازم نیست. این نماز را دارد برای خدا می‌خواند دیگه، حالا این زائد را که لازم نیست؛ در قنوت شک می‌کند یا در یک چیز دیگر شک می‌کند، در این هم قصد وجه کند که شما می‌گویید این امکان ندارد چون نمی‌داند که این‌ها؛ اگر بخواهد قصد بکند تشریع می‌شود، نکند که خب احتمال می‌دهد.

س: باز یقین که ندارد

ج: باز این هم جواب شیخ اعظم نمی‌شود. چون شیخ فقط احتمال دارد می‌گوید. شما برهان بر علیه باید بیاورید. ... احتمال ... این محال است که دخالت داشته باشد. قصد وجه در اجزاء هم دخالت داشته باشد

س: بنا بر آن ادله‌ای که ذکرها نیست ولی احتمالش هست.

ج: بله، دلیل بر عدم که اقامه نشده که، نفرمودید که

س: نه، این الان دارد می‌گوید قصد وجهی که حتی لازم هست که ما احتمالش را می‌دهیم، قصد وجه بر اجزاء نیست حتی ... بلزوم البدعه

ج: شیخ می‌گوید هست. صریح عبارت شیخ هست

س: هر ادله‌ای که ذکرها نیست

س: حرفش، حرف مستشکل این است؛ می‌گوید شما می‌خواهید بگویید که قصد الوجه جزئی اجزاء واجب است حتی این که دوران بین محذورین بشود. یا بدعت است یا مبطل است پس احتیاط لایمکن؟ این حرف را ما قبول نداریم چرا؟ چون قصد الوجه بکل واجب... حتی احتمال قصد الوجه هم اگر باشد بکله واجب است نه باجزائه حتی یستلزم او البطلان، پس متباینین بشوند احتیاط لایمکن

ج: ولی احتمالش را هم نمی‌دهید؟

س: نه دیگه، نمی‌دهد.

ج: چه کسی نمی‌دهد؟ چه کسی نمی‌دهد؟ شیخ اعظم می‌دهد. بابا شیخ احتمال داده دیگه.

س: نه دیگه، شما چرا می‌گوی باطل است...

ج: شیخ بدهد، شیخ بدهد. ما کار نداریم. اختلاف سر این است ایشان، مستشکل می‌گوید آقا! آن چه که ما از شرع استفاده می‌کنیم از قصد الوجه، همه جاها بالکل است...

ج: اصلاً شرع نیست

س: به کل عبادت بوده

ج: شرع اصلاً نیست. ما احتمال می‌دهیم، ما احتمال می‌دهیم، توی باب غرض است. می‌گوییم این جا مولا یک غرضی دارد. احتمال می‌دهیم این غرض بدون قصد وجه در اجزاء هم محقق نشود.

س: این احتمال را می‌گوید ما می‌دانیم احتمال نمی‌دهیم...

ج: نمی‌دهید خب هیچی؛ ولی ما می‌دهیم

س: آن چه که غرض شارع هست به کل است. ممکن است حالا از او دلیل بخواهیم دلیل بیاورد.

ج: آقا؛ ممتنع است که غرض کل لایتحقق الا به این که اجزاء را این جوری بیاوریم.

س: دلیل بر بطلانش که نیاورد که

ج: دیگه دلیل بر بطلان نداریم. دلیل امتنانی نداریم

س: مگر سیره را حاج آقا! بخواهد بگوید

ج: ببینید! نه

س: سیره... بخواهد بگوید چون سیره دلیل قطعی است دیگه، بگوید آقا! ما ارتکاز متشرعه یا سیره... می‌دانیم یقیناً با توجه به سیره و ارتکاز چنین چیزی نیست که ... و الا ...، یا مثلاً لو کان لبان را بگوید، لو کان چنین چیزی لبان

ج: نه، این جاها از آن موارد لو کان لبان و این‌ها نمی‌شود

س: چرا نمی‌شود؟

ج: چرا؟ برای خاطر همین فرمایش شیخ؛ چون می‌گویند خب! اغراض‌شان این‌جوری ما نمی‌توانیم دیگه، امکان ندارد برای ما، ما همین دنبال تکالیفش هستیم. آن‌که برای ما امکان ندارد. شیخ هم همین را می‌فرماید دیگه؛ می‌گوید بابا! از راه غرض نمی‌توانی پیش بیایی

س: نه، نه، ما یک چیز دیگری داریم بیان ...، می‌گوییم لو کان در شریعت مقدس چنین قیدی وجود داشت که تک‌تک اجزاء را با توجه به قصد وجوب و استحباب باید به جا بیاورید لبان و طهر

ج: نه، برای تکلیف؟

س: بله

ج: برای تکلیف که نمی‌گوییم.

س: نه، نه، به طور کلی اصلاً، اصلاً چنین اشتراطی، چنین اشتراطی اگر بود لبان و طهر، چنین اشتراطی ...

س: ... نفی تکلیف ... به غرض نیست

س: نه، کاری به تکلیف نداریم، کلی می‌گوییم. آیا شما چنین قیدی را می‌خواهید بگویید که وجود دارد؟ احتمالش را می‌خواهید بگویید دیگه

ج: شما با چی نفی می‌کنید؟

س: ما با این نفی می‌کنیم که اصلاً در ارتکاز متشرعه اصلاً چنین چیزی نیست که تمام این‌ها مقید به این باشند.

ج: آن به خاطر این است که توی متشرعه به خاطر این است که آقای خوئی، همان راه آقای خوئی می‌گوید أخذ این در اوامر و نواهی اشکال ندارد پس به اطلاقات تمسک می‌کنیم می‌گوییم لازم نیست.

س: یعنی مثلاً متشرعه را می‌خواهید بفرمایید به خاطر برائت و ...

ج: خب بله، بله، فقهاء به آن‌ها گفتند یا خودشان فهمیدند. عده‌ای از آن‌ها خودشان

فهمیدند، عده‌ای را فقهاء گفتند. این تا این‌جا.

جواب دیگری که ممکن است خدمت شیخ اعظم عرض بشود این است که از نصراً للمستدل؛ این است که شما فرمودید ما نمی‌توانیم این‌جا جزم به احتیاط کنیم برای این‌که غرض را تحصیل کردیم. به خاطر همان که فرمودید شاید همین باشد و اگر قصد کنیم، قصد امر بکنیم که تشریع است و اگر نکنیم که خب احتمال می‌دهیم پس غرض مشروط به این بوده، نمی‌دانم سببش این بوده و آورده نشده، پس بنابراین ما نسبت به آن غرض کأثره تکلیفی نداریم. می‌رویم سر آن تکلیف، آن هم که خب برائت در آن جاری می‌کنیم.

این‌جا ممکن است آن مستدل برگردد بگوید درست است حرف شما، ما یقین پیدا نمی‌کنیم ولی همان طور که در تکلیف فرموده شده است که اولاً آن‌که به عهده شخص می‌آید فراغ یقینی است. اگر آن نشد فراغ ظنی است، اگر آن نشد فراغ احتمالی است و در فراغ احتمالی هم مراتب دارد. هر چی، هر فراغ احتمالی که اقرب باشد و ارجح باشد بر آن دیگری مقدم است که این رتب امتثال است. حالادر مانحن فیه گفته می‌شود. ما یقین به این‌که غرض را آوردیم نمی‌توانیم پیدا کنیم. فرض کنید مطمئن هم نمی‌توانیم پیدا کنیم ولی بین این‌که فقط اقتضای برای اقل کنیم یا اکثر را بیاوریم کدام احتمال تحصیل غرض در آن اوفر است؟ خب این‌که همه را بیاوریم. پس بنابراین چون این چینی است می‌گوییم خب بله؛ ولی در عین حال حق برائت نداری این‌جا

س: همین مراتب احتیاطی که ...

ج: برای خاطر مراتب امتثال که باید این کار را بکنی، بنابراین می‌شود استدلال مستدل را برای منع از چیز... به این بیانی که تا حالا شیخ اعظم فرموده این‌جور از آن دفاع کرد که یک مقداری تکمیل کرد حرفش را.

این هم جواب دیگری که از شیخ اعظم ممکن است داده بشود. و مرحوم محقق خوئی قدس سره جواب آقای نائینی را ذکر می‌کنند. جوابی که محقق نائینی قدس سره بیان فرموده که حالا آن جواب هم جواب تفصیلی است که حالا دیگه می‌گذاریم برای جلسه بعد ان شاء الله.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.